

شرق

روزنامه

بافت فرسوده و محل تردد و کسب‌وکار در بازار تهران، عکس: فروغ طاهرخانی



زنان

زنان کوکلس کلان

یکی از مطالبی که این روزها در برخی رسانه‌های آمریکا مورد توجه قرار گرفته، مطلبی است که امیلی کاتنو در جی‌استوردیلی درباره زنان نوشته است. زنانی سفیدپوست که شاید در اکثر کشورها به عنوان قربانی شناخته شوند، اما این زنان متفاوت هستند. زنانی که در حوالی سال‌های ۱۸۷۰ و پیش از آن فعالیتی سهمگین را بر عهده داشته‌اند، زنان سفید کوکلس‌کلان. زنان سفیدپوستی که یکی از تکان‌دهنده‌ترین سازمان‌های مشارکتی زنان را شکل داده بودند. اولین فعالیت کوکلاس‌کلان‌ها در پولاسکی تنسی و پس از جنگ داخلی رخ داد. مردانی که از آزادی سیاه‌پوستان ناراضی بودند و نسبت به حق رای آنان کینه داشتند، اما طرفداران این انجمن رفتار آنها را بدیع و مرموز می‌دانند. دادستان کل می‌سی‌سی‌پی در سال ۱۸۷۱ شهادت داد آنها با طراحی آیین‌های جزئی، مسخره و سلسله‌مراتب سخت‌گیرانه توانستند برنامه‌های نفرت‌پرآکنانه و نفرت‌برانگیز خود را دنبال کنند. زنان در این مرحله همراه کلان‌ها نشدند، البته به آنها کمک کردند. آنان در این مرحله حضور نمادین داشتند چون یکی از اهداف اعلام‌شده آنها «محافظت از فرشتان معصوم در برابر شیاطین سیاه‌پوست» است. ویلیام اف پینار،



با ماسک طلایی اولین منشور رسمی خود را در لیتل راک،

آرکانزاس اعلام کردند و پایه‌گذار این گروه شدند. این انجمن در هر ایالت به صورت فعالانه، اعضای خود را هدایت می‌کرد و مانند بخش مردان دارای سلسله‌مراتبی بر مبنای نوشته شده است: «... برخی از زنان کلان به آسانی می‌توانند تعصب تلخ نژادی و مذهبی را در سیاست‌های مترقی تلقیف کنند. همان‌طور که می‌دانیم، این زنان ادعا کردند که هیچ تضادی بین نژادپرستی و تعصب آنها برای مزایای تأمین اجتماعی و حقوق برابر وجود ندارد». در این مقاله تأکید شده که الحاقیه حق رای فقط برای زنان سفیدپوست مفید است و باید توجه داشت به صرف فعالیت‌های برخی زنان نمی‌توان عنوان یک باشگاه اجتماعی و فرصتی برای گذراندن اوقات خوش با دوستان می‌دیدند. در پایان قرن بیستم، زنان سفیدپوست پروتستان در مصاحبه‌ای عنوان کردند که کلان «قطط یک جشن... راهی برای بزرگ‌شدن» و

نجر به دیگران

خود را نجات دهید

خیلی از ما شاید تا حالا اصطلاح فابینگ را نشنیدیم یا بارها شنیده‌ایم و از کنار آن به‌سادگی عبور کرده‌ایم. اصطلاحی که در بهار سال ۲۰۱۲ فرهنگ لغت مکن‌گوتری استرالیا و آژانس تبلیغاتی مک کان آن را به فرهنگ لغات جدید استفاده‌کنندگان تلفن هوشمند اضافه کردند. «عمل نادیده‌گرفتن کسی که با شما صحبت می‌کند، با توجه و نگاه‌کردن به تلفن همراه خود» یا «بی‌توجهی به روابط شخصی در یک محیط اجتماعی با نگاه‌کردن به تلفن» را فابینگ نامیده‌اند، این عمل می‌تواند باعث ترس یا اضطراب در طرف مقابل شود. مجله تایم گزارشی از این رفتار را که قطعاً یکی از رفتارهای روزمره بسیاری از ماست، منتشر کرده است. ما ه‌ر بار که خسته‌ایم یا حوصله‌مان سر رفته یا به هر دلیلی به‌جای اینکه با آدم‌های اطرافمان صحبت کنیم، به سراغ گوشی می‌رویم، شبکه‌های اجتماعی را مرور می‌کنیم و در آن غرق می‌شویم. هرچند درباره تأثیرات غرق‌شدن در تلفن همراه، تحقیقات زیادی انجام شده اما احتیاج به نظرسنجی‌ها نیست تا بدانیم که این رفتار می‌تواند به روابط ما آسیب برساند. هرچند یک تحقیق در

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه « ۲۹ مهر ۱۳۹۹ » ۳ ربيع‌الاول ۱۴۴۲
۲۰ اکتبر ۲۰۲۰
سال هجدهم • شماره ۳۸۴۵ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۴۱
اذان صبح فردا ۴:۵۲ • طلوع آفتاب ۶:۱۶

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فرو



نور نوشت

این روزها، زمین اینستاگرام و دیگر شبکه‌های اجتماعی، صحنه زدوخورد و زورآزمایی دو قطب متضاد جامعه ایران است. هر اتفاقی که رخ می‌دهد، به‌سرعت دو طرف محتواهای‌شان را به مصاف هم می‌فرستند و این هم‌واردی بزرگ، هر روز جدی‌تر و شدیدتر دنبال می‌شود. گروه اقلیت، طرفداران جناح اصولگرا و اکثریت، مخالفان این جناح هستند. در میان گروه اکثریت هم تشستت و اختلاف موج می‌زند. آنهایی که در چارچوب نظام تعریف می‌شوند و عده دیگری که خارج از آن فعالیت می‌کنند. افرادی هم هستند که تعلق خاصی ندارند و حسب مورد و میزان تأثیرگذاری محتوا، در یک سوی این‌منازعه دیجیتال قرار می‌گیرند.

اصولگرایان، گرچه در برابر کاربران میلیونی مخالف‌شان، از عده کمتری برخوردارند؛ اما معلوم است که غُده بیشتری دارند. کار تیمی و برنامه‌ریزی‌شده و تولید محتواهای جالب در اردوگاه اصولگرایان، بهتر از گذشته است؛ اما عموماً محتواهای تولیدی آنها، در سیلاب سهمگین طرف مقابل که مسلسل‌وار منتشر می‌شود، یارای مقاومت نمی‌یابد.

ضمن اینکه در سیاست‌گذاری هم ناشی‌گری می‌کنند؛ مثلاً برای توجیه مشکلات کنونی، همه توان تهاجمی خود را متوجه شخص حسن روحانی کرده‌اند، درحالی‌که مخاطب عام و جوان، از این حمله همه‌جانبه و مؤثر، ناکارآمدی سیستم را برداشت می‌کند؛ البته اگر قائل به نظریه توطئه باشیم، لابد نفوذی اتفاق افتاده و توانسته است برنامه‌ریزی رسانه‌ای آنها را به چنین سمت و سویی ببرد. در همین رویداد وفات استاد شجریان، به دلیل ناشی‌گری آنها در سیاست‌گذاری رسانه‌ای، بنا بر آمار محمد رهبری، پژوهشگر شبکه‌های اجتماعی، ویدئوهای خسرو آواز ایران، بیش از ۱۴۸ میلیون بار دیده شد و مطالب مرتبط، بیش از ۵۹ میلیون لایک گرفت و بیش از یک‌میلیون و ۲۳۰ هزار کامنت داشت.

دو دهه قبل، بعد از دوم خرداد ۷۶، فضای رسانه‌ای باز شد. روزنامه‌ها و مجلات زیادی انتشار یافت و اصولگرایان از این‌فضای تند و تیز و سهمناک اصلاحات، هراسان شدند و در پی چاره‌جویی برآمدند.

آنها در برابر دهه‌ها نشریه اصلاحات، فقط رسالت و کیهان و یکی، دو روزنامه دیگر را داشتند. تعطیلی جمعی روزنامه‌های دِوم‌خردادی و آرای تنبیهی دادگاه مطبوعات سعید مرتضوی برای تولیدکنندگان محتوا، بخشی از تدبیر اصولگرایان برای مقابله با این فضای سنگین سیاسی بود. آنها به این برخورد‌ها بسنده نکردند و در پی ترمیم توان رسانه‌ای خود برآمدند.

در ابتدا، بخشی از نیروهای مطبوعاتی جوان که از سوی آقایان حسین شریعتمداری و حسن شایان‌فر در کیهان پرورش یافته بودند، به مراکز رسانه‌ای ازجمله واحد مرکزی خبر منتقل شدند که حاصل مشخص آن، اوج‌گیری بخش خبری ۲۰:۳۰ شبکه

صاف و ساده

زورآزمایی جناحی در زمین مجازی

دو بود. نهادهای مرتبط با اصولگرایان هم فعال شدند و خبرگزاری‌های متعدد ازجمله فارس، مهر، تسنیم، پایگاه‌های خبری متعدد، سازمان رسانه‌ای اوج و شبکه تلویزیونی افق و نظایر آن، با توان تولید محتوای بالا آغاز به کار کردند. آرایش رسانه‌ای کشور، یک دهه بعد، برعکس قبل شده بود. بیشترین نیروی انسانی در رسانه‌های اصولگرایان بودند و بخش اعظم تولید محتوا توسط آنها تولید و عرضه می‌شد و اگرچه امکانات و تجهیزات‌شان بیشتر بود، حاشیه امنیت خوب و کافی داشتند، از فضای انحصاری پخش داخلی صدا و تصویر برخوردار بودند، نیروهای مطبوعاتی جناح مقابل، زیر ضرب قرار داشتند و در فضای هراس و بیم کار می‌کردند؛ اما نتیجه کار باز دلخواه مسئولان جناح اصولگرا نبود.

اشکال کار در کجا بود؟ آنها که همه فضای بازی را از آن خود کرده، رقیب را مضمحل کرده بودند و هرآنچه برای موفقیت در این بازی لازم بود، در چنگ داشتند؛ اما چرا باز یک پایگاه خبری مثل آمدنیوز که بخش اعظم اخبارش دروغ و دغل بود، مخاطب میلیونی کسب می‌کرد و همه آنها را حیرت‌زده می‌کرد؟ برای مسئولان جناح اصولگرا، پذیرفتنی نبود که جریان اصلی رسانه در کشور، شامل صداوسیما، روزنامه‌های بزرگ و خبرگزاری‌های قدرتمند در اختیار این جناح باشد، ولی آنها صرفاً با مخاطب معتقد به اصولگرایی سرگرم باشند و نتوانند جهت‌گیری افکار عمومی را موافق جناح‌شان کنند. سرمایه‌گذاری سریع روی شبکه‌های اجتماعی داخلی هم افاقه نکرد. برای مثال نتیجه برنامه‌ریزی پُرحجم آنها برای دعوت به مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم، فقط حضور نیروهای ثابت اصولگرایان پای صندوق‌های رای بود که بدون تلاش آنها هم این حضور شکل می‌گرفت. آنها نتوانستند اکثریت صاحبان رای را با خود همراه کنند و این به معنای به‌هدررفتن تلاش‌های ۲۰ساله برای در دست‌گرفتن عنان افکار عمومی بود.

در مصاف رسانه‌ای، آنچه برای متولیان جناح اصولگرا مغفول مانده، کم‌توجهی به تحولات ارتباطی در جامعه انسانی است. اگر در گذشته، پیام هر رسانه‌ای مانند گلوله بر قلب مخاطب می‌نشست و محتوا و پیام رسانه، بر مخاطب منفعل تزریق می‌شد، دیگر در فضای جدید، شرایط دگرگون شده؛ مخاطب امروزی انتخاب‌کننده است و منفعل نیست. تنوع پلتفرم‌های رسانه‌ای، به او قدرت انتخاب داده است. برای مخاطب، پیام اهمیت دارد، نه غول‌بودن رسانه. در این فضا، رسانه ملی به دهه‌ها هزار نیرو و صدها میلیارد بودجه و امکانات عظیم و انحصار در پخش پیام، در برابر شبکه ماهواره‌ای که سر و ته آن ۳۰ نفر نیرو نیست، کم می‌آورد.

اصولگرایان، نیروهای خود را عادت داده‌اند که در فضای متکلم وحده، اثرگذار باشند و البته فناوری‌های نوین ارتباطی، بازگشت به چنین فضایی را محال کرده است. حیف از آن‌همه عده و غُده که فراهم کردند؛ کم‌توجهی به خواست مخاطبان، پافشاری بر چارچوب‌های تنگ و متصلب جناحی و چسبیدن به الگوهای کهنه و تکراری کم‌اثر و بی‌رسم، آنها را در جنگ بزرگ، مغلوب خواهد کرد... و تغییر رمز موفقیت است.

کودکان

حمله کرونا به کودکان آسیب‌پذیر

مقدار کافی نیست، قرار است سازمان‌های خیریه قدم پیش بگذارند. اما در آمریکا یک تحقیق دیگر درباره کودکان از آسیبی که آنها داشته‌اند، گزارش داده است حداقل چهارهزارو ۲۰۰ کودک، والدین یا سرپرست خود را از دست داده و ۳۲۵ هزار کودک به دلیل بحران اقتصادی دچار فقر شده‌اند. بحران ویروس کرونا به‌طور نامتناهسی کودکان در جوامع رنگین‌پوست را تحت تأثیر قرار داد، به‌طوری‌که این کودکان دو برابر کودکان سفیدپوست با از دست‌دادن والد روبه‌رو شده‌اند. سوزان براندنویچ یکی از دست‌اندرکاران صندوق مراقبت می‌گوید: «این همه‌گیری شبیه چیزهایی که قبلاً دیده‌ایم، نیست. شاید شبیه‌ترین مقایسه، فاجعه ۱۱ سپتامبر باشد که ناگهان سه هزار کودک، والد خود را از دست دادند». از هر هزارو ۳۰ کودک رنگین‌پوست، یکی از آنها را سرپرست خود را از دست داده‌اند و نصف کودکانی که والدین یا سرپرستی خود را به دلیل ابتلا به کووید ۱۹ از دست دادند، در نتیجه از دست‌دادن شغل، حدود ۳۲۵ هزار کودک اکنون در فقر یا زیرخط فقر به سر می‌برند. بیشتر این خانواده‌ها در شهرک‌های اطراف نیویورک و لانگ‌آیلند زندگی می‌کنند و بیشتر آنها از راه دور آموزش می‌بینند. این گزارش تخمین‌هایی درباره بودجه مورد نیاز برای سال آینده این کودکان داشته که حدود ۸۰۰ میلیون دلار است.

دغدغه‌های طبیبانه

من هم کرونا گرفتم



● جمعه بود که احساس بدن‌درد و کمی لرز داشتم. اول فکر کردم که سرماخوردگی است. اما با توجه به این نکته که برای هر سرماخوردگی اولین فرض را باید بر کرونا بگذاریم، با خودم گفتم که اگر علائم ادامه داشت فردا برای تست مراجعه می‌کنم. این شب تا صبح لرزیدم. فردا به بیمارستان رفتم و تست دادم. تست مثبت شده بود. من هم کرونا گرفته بودم و حالا باید ۱۴ روز در خانه قرنطینه می‌شدم. هزار چیز در ذهنم چرخید: بیمارانم چه می‌شوند؟ وقت‌های کلینیک؟ بستری‌ها؟ ولی چاره‌ای نبود و من هم باید این مدت را می‌گذراندم. باید خانه می‌ماندم و منظر علائم بعدی می‌شدم. اما اگر راستش را بخواهید سعی کردم از فکرکردن به آنچه احتمال اتفاق‌افتادنش به دنبال ابتلا به کووید ۱۹ بود، بپرهیزم. فقط به این فکر کردم که باید خوب شوم و سر کارم بازگردم. همین. خدا را شکر این دوره را به‌خوبی گذراندم و حالا که دارم این یادداشت را می‌نویسم، روزهای آخر قرنطینه من است. در این مدت خیلی‌ها از من پرسیدند که دکتر شما چرا؟ مگر رعایت نمی‌کردید؟ مگر خودتان نمی‌گفتید که ماسک بزنید و دستتان را بشوید؟ یعنی خودتان به حرف‌های خودتان



عمل نمی‌کردید؟ البته راست می‌گفتند. من هم با وجود تمام رعایت‌ها شاید جایی حواسم نبوده است. شاید دستی به چشم و دهانم زده‌ام و هزار احتمال دیگر که انسان اصلاً فکورش را نمی‌کند. اما یک نکته بسیار مهم‌تر وجود دارد و آن هم اینکه ریسک ابتلا در کادر درمان بسیار بالاتر از انسان‌های دیگر است. گاهی در خبرها می‌شنوید که یکی دیگر از افراد کادر درمان از این بیماری فوت کرده است. میزان ابتلا را که دیگر خدا می‌داند. این موضوع فقط به مواجهه بیشتر کادر درمان با مبتلایان به کرونا مربوط نیست، بلکه فشارهای کاری زیاد ناشی از حجم بالای بیمارار می‌تواند به‌شدت سبب تحلیل‌رفتن بدن و کاهش قدرت سیستم ایمنی شود. از سوی دیگر باید به فشارهای اقتصادی نیز اشاره کرد که این رنج را چندبرابر می‌کند و هیچ‌کس هم گوشش به‌دکار نیست و همه توقع دارند که این کادر زحمتکش و ازجان‌گذاشته تا آخرین نفس و بدون استراحت و وقفه کار کنند و بقیه درمان نیز هر کاری که می‌خواهند، انجام دهند؛ ماسک نزنند، پروتکل‌های بهداشتی را رعایت نکنند. به‌جای ماندن در خانه شمال بروند و... بارها و بارها بیمارانم را دیده‌ام که حتی در مراکز درمانی و بیمارستان‌ها هم ماسک نمی‌زدند و وقتی با اعتراض من روبه‌رو می‌شدند، می‌گفتند: «آقای دکتر اینها همه حرف است. در ضمن کرونا به من کاری ندارد». انگار ویروس کرونا انتخاب می‌کند که به چه کسی کار داشته باشد و به چه کسی نه و صدالبته که اوج بی‌مسئولیتی اجتماعی و نداشتن وظیفه در برابر دیگران را نیز می‌توان در همین جملات مشاهده کرد. به سخن دیگر می‌توان از بین همین رفتارها دست به تحلیل و آسیب‌شناسی اجتماعی زد و چقدر خوب است که چنین مطالعاتی توسط جامعه‌شناسان انجام شود. یادمان نرود که چنین فرصت‌هایی برای پژوهش و سپس ارائه راهکار شاید فقط یک بار در زندگی یک پژوهشگر به وجود آید. حتی با یک نگاه اجمالی نیز می‌توان بعضی از مهم‌ترین این آسیب‌ها را دید: اولین آن همین بی‌توجهی به نفع جمعی است. اگر هر کسی فقط به نفع شخصی خود فکر کند، حاصل آن آسیب بزرگ جمعی‌ای خواهد بود که دامان همان فرد را هم خواهد گرفت. مسئله بعدی نداشتن نگرشی درازمدت است. اگر هم به نفع شخصی خود فکر می‌کنیم، بهتر است آن را در یک بستر زمانی ببینیم. ببینیم کاری که می‌کنیم، آیا در درازمدت منافع ما را تأمین می‌کند؟ وقتی نتوانیم آینده را ببینیم و سود و زیان خود را بسنجیم، در آن صورت آنچه به دست می‌آوریم، جز خسران چیز نیست نخواهد بود. این رفتارها که در جنبه‌های مختلف فرهنگی ما دیده می‌شود، خود را در امر درمان و بهداشت هم نشان می‌دهد. این‌گونه است که آمار کشته‌شدگان کووید ۱۹ باید در جامعه ما این قدر بالا بوده و به‌ر‌رور هم بالاتر برود. این روزهای قرنطینه بیشتر به فکرکردن گذشت. به آنچه رخ داده بود. درباره کرونا خیلی نوشته‌ام و حالا خودم هم به آن مبتلا شده‌ام. انگار تجربه من از کرونا درحال کامل‌شدن است. من به این ابتلا هم به شکل یک‌چور تجربه نگاه می‌کنم؛ تجربه‌ای که می‌تواند دید من را نسبت به خودم، بیمارانم و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم، تغییر دهد.